

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه‌ی شهادت بی‌بی دو عالم صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها هستیم بنابر نقل
هفتاد و پنج روز، این مصیبت جانکاه را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و
همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و فاطمه‌ی معصومه علیها السلام و شما گرامیان
تسلیت عرض می‌کنیم. شهادت صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها به این شکل و اختفاء قبر
ایشان به حسب وصیت آن بزرگوار و عمل مولا امیرالمؤمنین سلام الله علیه خودش
حجت قاطعه هست و راز و رمز شاید این وصیت و این عمل همین بوده است که یا لااقل
یکی از راز و رمزهایش همین بوده است که برای عالم یک دلیل قاطع و روشنی باقی
بماند که معلوم بشود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن راهی را که خدای
متعال و پیامبر عظیم‌الشأن قرار داده بود پیموده نشد و الا چگونه می‌شود که دختر پیامبر
با آن عظمت‌ها، با آن مطالبی که پیامبر فرموده بودند راجع به ایشان و مسلم بین
المسلمین بود آن بزرگوار از دنیا برود و قبر او ناشناخته باقی بماند. افرادی بسیار بسیار
پایین‌تر قبرهای آن‌ها شناخته شده است، همین الان در بقیع، قبر ام البنین، قبر بعضی از
بزرگان دیگر، حالا غیر از ائمه‌ی هدی علیهم السلام خب به حسب تاریخ یا به حسب آنچه
در اذهان مردم هست جیلاً بعد جیل و نسلأ بعد نسل باقی مانده؛ اما چطور قبر آن
بزرگوار باقی نمانده و اسم و رسمی که کجا هست، این خودش آیت و نشانه‌ی این هست
که آن بزرگوار از وضعیت بعد رسول خدا راضی نبودند و همین کفایت می‌کند برای این‌که
اهل تدبیر و تحقیق به فکر بیفتند و مسأله را بازبینی و بازرسی مجدد بکنند تا راه حق را
ان‌شاءالله پیدا بکنند. علی‌ای حال این مصیبت مصیبت بسیار بسیار بزرگی است که دل
مولا امیرالمؤمنین و فرزندان آن بزرگوار را تا همه‌ی شیعیان و موالیان را بلکه هر اسلام
آزاده‌ای را که این را می‌شنود گداخته می‌کند و دل‌ها را می‌سوزاند. خدای متعال
ان‌شاءالله مرام آن بزرگوار را عالم‌گیر بفرماید و طالمین به آن بزرگوار را به بدترین وجه
عقوبت فرماید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكْبَةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَاكَ الَّتِي
اسْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ حَبِيلَةَ
صَاحِبِ الْلَوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ
التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ»

خب در مسأله‌ی خطابات قانونیه بود که امام رضوان الله علیه از این مطلب در بحث ما

که خروج بعض اطراف از محل ابتلاء باشد استفاده فرمودند. به این مناسبت چون این از مبادئ تصدیقی استدلال ایشان هست، خود این مسأله را مورد بحث قرار دادیم.

حاصل فرمایش امام رضوان الله علیه این است که در خطابات که مخاطب و خطاب متوجه به شخص خاص نیست، در این گونه خطابات که متوجه به شخص خاص نیست و به گروه است، به جمع است، به همگان است، به غیر واحد است، آن شرایطی که در، همه آن شرایطی که در خطاب به شخص خاص لازم هست در آن جا لازم نیست. مثلاً در خطاب به شخص خاص لازم است که آن قادر باشد، اگر قادر نباشد خطاب صحیح نیست قبیح است و یا در آن حال غافل نباشد و الا مگر این که با نفس خطاب از غفلت بخواهد بیرون بیاید و الا اگر غفلتش جوری است که با خطاب هم باز خطاب شخصی معنا ندارد و هکذا. اما در خطابات که عمومی است، همگانی است این جا نه لازم نیست که همه افراد دارای قدرت باشند بلکه در بعضی کلمات ایشان هست که لازم نیست همه افراد ملاک حکم در آن ها باشد. ممکن است یک چیزی را حرام بفرماید حالا برای تک و توکی هم مضرت نداشته باشد، مفسده نداشته باشد یا یک چیزی را واجب بفرماید برای تک و توکی هم مصلحت نداشته باشد. می فرمایند که در خطابات قانونی این جور نیست که هر فردی جدا جدا باید قدرت داشته باشد و عاجز نباشد یا باید هر فردی جدا جدا در محرمات مفسده داشته باشد آن کار برایش یا در واجبات مصلحت داشته باشد. بلکه خطاب قانونی است و مخصوصاً جایی که حالا نمی شود یک ممیزی مولا در بیانش بیاورد که آن هایی که مصلحت برای شان ندارد در واجبات یا مفسده برای شان ندارد در محرمات آن ها را جدا کند، یک ممیز خاصی وجود ندارد؛ فلذا حالا می گوید همه انجام بدهید و حالا آن چند نفری هم که تک و توکی هم که مصلحت ندارد برای شان انجام می دهند، البته خدای متعال حالا این جور نیست که حالا این ها به زحمت افتادند این ها را بی اجر بگذارد، حالا ولو آن نفس آن کار ممکن است مصلحت در نفس آن کار برای او نبوده اما از باب انقیادی که کرده بالاخره حرف خدا را گوش کرده تقرب برای او ایجاد می شود و ثواب خدای متعال ممکن است به او عطاء بفرماید. و همچنین در محرمات حالا یک چیزی برای او مضرت نداشته اما خدای متعال نهی فرموده این هم امثال کرده، انتهاء جسته ولو اگر انجام هم می داد مفسده ای نداشت ولی خب چون خدای متعال نهی فرموده امثال کرده. فلذاست که در خطاب شخصی این باید یک مصلحتی داشته باشد یا مفسده داشته باشد و قدرت داشته باشد، ولی این ها در خطابات عمومی و این ها نیست. و این نکته را هم باید به آن توجه کرد که خب در کلمات بعضی از تلامذهی محقق ایشان آمده که فرق باید گذاشت بین وظیفه و خطاب که مشتمل بر امر و نهی است. فرمایش امام در خطابات قانونیه این نیست که افراد وظیفه مند نیستند و موضوع حکم، عنوان است یا کلی است بما انه عنوان و کلی که بسیاری یعنی چهار پنج تا از اشکالات که شاید در مقام به خطابات قانونیه از طرف افراد مختلف شده به خاطر همین تصویری است که ایشان این را می فرماید که می گویند آقا عنوان یعنی چی شما می گویند عنوان مخاطب است در خطابات قانونیه؟ یا کلی و خطاب و عنوان بما هو عنوان. نه، به قول بعضی از تلامذه محقق ایشان می گویند این حرف را نمی شود به امام نسبت داد، امام هم این را نمی فرمودند توی بحث شان، بلکه همان افراد مورد نظر هستند، مثل وضع عام موضوع له خاص به تعبیر من هست، یعنی از رهگذر عنوان و از رهگذر آن حالا کلی، حالا تعبیر هرچی بفرمایید، آن دارد افراد را می بیند، معینات این عنوان یا این کلی را می بیند و خطاب در حقیقت به یک عنوان کلی می شود آن ها. مثل کسی کتاب می نویسد می گوید ایها الناس، ای متعلمین، ای علماء، این به همه افراد خارجی علمایی که در طول تاریخ به وجود می آیند و آن وقتی که دارد

می‌نویسد ممکن است معدوم هم باشند، نیستندشان هنوز، به همان ذات آن‌ها توجه می‌کند، منتها به آن عنوانی که منطبق بر آن‌ها هست، از طریق عنوان منطبق بر آن‌ها به همه توجه می‌کند و خطاب می‌کند. منتها این خطاب خطابات نمی‌شود با خطاب واحد به همه توجه می‌کند و جعل وظیفه روی دوش آن‌ها می‌فرماید. پس وظیفه بر عهده‌ی افراد گذاشته می‌شود نه عنوان بما هو عنوان، یا کلی بما هو کلی، نه، روی همان موجودات مکلفینی که در خارج محقق می‌شوند بر دوش آن‌ها گذاشته می‌شود؛ منتها خطاب جداجدا نیست، این‌که می‌فرماید انحلال نیست یعنی همین، یعنی خطاب جداجدا ندارند، نه این‌که وظیفه وظیفه‌ی جداجدا ندارند، نه آن‌ها هرکدام وظیفه‌ی جداجدا دارند فلذا اطاعت‌ها متعدد است، عصیان‌ها متعدد است و ثواب‌ها متعدد هست، ولی با خطاب واحد این کار را کرده. فلذاست که باب قدرت و باب نسیان و باب سهو و این‌ها هم همین‌جور است، یعنی آدم ناسی هم تکلیف دارد، آدم ساهی هم تکلیف دارد، آدم غافل هم تکلیف دارد، آدم عاجز و غیر قادر هم تکلیف دارد، تکلیف به معنای همان وظیفه ولو خطاب بشخصه نبوده، آن را دارد. و بعضی از حالا منبهات یا شواهد هم در کلمات بعضی از تلامذه‌ی محقق ایشان، مرحوم آیت‌الله مؤمن ذکر شده توی این مصاحبه‌ای که با ایشان کردند راجع به خطابات قانونیه. یکی این است که اگر مولایی مثلاً امر می‌کند و بعد کسی فراموش می‌کند، بعد می‌آید می‌گوید که چی؟ می‌آید می‌گوید ببخشید یادم رفت، نمی‌گوید تکلیف نداشتم، اگر تکلیف نداشته که لازم نیست بگوید ببخشید. اگر کسی اصلاً تکلیفی متوجه او نشده، مثلاً تکلیفی که برای خانم‌ها هست که ستر بدن کنند، به مردها چنین خطابی فرض کن نباشد، مردها بیایند بگویند خدایا ما را ببخش که ما نکردیم این کار را؟ خب تکلیف مال ما نبوده که، مال شما نبوده که از خدا بخواهیم بگویم ببخش. همین ببخشید این شاهد بر این هست که تکلیف متوجه است، وظیفه متوجه است حالا نتوانسته انجام بدهد می‌گوید ببخشید، یعنی یادش رفته انجام بدهد می‌گوید ببخشید، سهو کرده می‌گوید ببخشید. یا حتی در موردی که عاجز بشود، می‌گوید ببخشید که دیگر قدرت نداشتم انجام بدهم، من را ببخش قدرت نداشتم انجام بدهم. پس وظیفه را متوجه می‌بیند ولی...

س: قدرت را هم این‌طوری می‌گوید؟ روی تخت بیمارستان ممکن است بگوید ببخشید که...

ج: بله؟

س: تعارف نه یعنی حقیقتاً که روی تخت بیمارستان ... کمرش شکسته واقعاً طلب، حالا بله به‌طورکلی طلب عفو ... خوب است ولی طلب عفو می‌کند که من نماز ایستاده نخواندم؟ اینش وجدانی خلاف وجدانی است...

ج: خب ناسی چه‌جور است؟

س: نه ناسی قاعده فعلاً

ج: آخر آن‌جا ببینید این‌ها من صدی واحد هست ...

س: نه ممکن است قابل تفکیک باشد، چون آن‌جا گفتیم ناسی را تصحیح بکنیم ولی غیر قادر را ...

ج: نه

س: ... روی تخت بیمارستان افتاده بگوید خدا ما را ببخش ...

ج: حالا ایشان در غیر ... ولی تصریح نکردند ایشان در بیان شان نسبت به غیر قادر، نسبت به ناسی، ولی این‌ها می‌گویند من باب واحد است.

بعد می‌فرماید از خود قرآن هم، از مواردی از خود قرآن شریف هم می‌شود این استفاده را کرد که تکلیف دارند. مثلاً همین آیه مبارکه‌ی «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنِّ تَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» (بقره/286) پروردگارا ما را اگر فراموش یا خطا کردیم مؤاخذه نکن. این معنا در جایی مناسب است که گفته شود که در آن حال وظیفه وجود داشته و با این حال انسان بگوید اگر فراموش کردیم بر ما ببخشید. در خصوص مورد نسیان خداوند تعبیر به «لا تؤاخذنا» کرده که معلوم می‌شود در خصوص مورد نسیان جای مؤاخذه هست که «لا تؤاخذنا». یا «رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» که این‌جا هم جای تحمیل هست «ما لا طاقه لَنَا بِهِ» و تحمیل قهراً تحمیل شخصی اگر بخواهد باشد خب اشکال دارد معقول نیست، اما تحمیل قانونی، یعنی وظیفه روی دوشش بگذارد، همین که ناسی هم همین‌جور است، این هم همین‌جور است، آن هم همین‌جور است.

س: صدر آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» این نشان نمی‌دهد که تکلیف مقدم به قدرت و وسع است؟

ج: خب حالا آن‌ها که حالا بعد ببینیم شاید، فعلاً بیان این بزرگواران را داریم نقل می‌کنیم.

یک نکته‌ی دیگری هم که در کلام ایشان هست که حالا صریحاً یاد می‌آید توی کلام خود مرحوم امام دیده باشم، البته نفی نمی‌کنم چون ممکن است یک‌جاهایی‌اش باشد که توجه نکردیم یا سایر مقررین ایشان نمی‌آید در کلمات آن‌ها باشد، ایشان اضافه فرموده، این هست که در مورد خطابات شخصی هم آن‌جا هم ولو در بعض احوال و حالات طارئه شخص قدرت نداشته باشد، نه این‌که بالمره قدرت نداشته باشد، در بعض احوال و حالات طارئه قدرت نداشته باشد، آن‌جا هم وزانش وزان خطابات قانونیه هست و اشکال ندارد که تکلیف حتی برای آن حالی که قدرت ندارد هم باشد یا حالی که نسیان می‌کند باشد. مثلاً مثال می‌زنند که اگر پدری می‌خواهد برود مسافرت به فرزندش خودش مثلاً هر روز نان می‌گرفته می‌برده در خانه‌ی فرض کنید که یک شخصی می‌داده، مثلاً یکی از اقوامش یا ارحامش که قدرت ندارد خودش برود نان بگیرد و این‌ها، این وظیفه‌ی خودش می‌دانسته که این کار را بکند. حالا اگر به فرزندش بگوید هر روز یک نان می‌گیری می‌بری در خانه‌ی فلان می‌دهی؛ این هر روز اگر چه بعضی روزها این قدرت نداشته باشد، یک‌وقت اصلاً قدرت بر این کار ندارد غلط است بگوید هر روز این کار را بکن، اما در همین‌جا که خطاب شخص است مال وظیفه‌ی شخص خاصی است همین را هم دارد خطاب می‌کند، اگر بعض از این موارد واقعاً قدرت نداشته باشد اشکالی ندارد بگوید هر روز این کار را بکن، لازم نیست بگوید هر روزی که در آن روز قدرت داری بر انجام این کار آن روز این کار را بکن، نه. همان‌طور که آن‌جا می‌گوید ای انسان‌ها مثلاً این کار بکنید ولو بعضی‌های‌شان عاجز هستند اشکال ندارد، در خطاب به شخص خاص هم شمول و اطلاق چه به عموم چه به اطلاق نسبت به احوالی که در آن احوال این قدرت ندارد یا فراموش می‌کند یا سهو می‌کند اشکالی ندارد. و تکلیف هست حتی در همان روز هم تکلیف هست منتها عاجز است و معذور است. این به خدمت شما عرض شود که تمه‌ای بود که جوانب فرمایش امام حالا روشن‌تر بشود.

بر اساس این جمله‌ای از فرمایشاتی که حالا بزرگانی اشکال کردند بر این مینا این‌ها، آن اشکالات فی غیر محله می‌شود؛ به خاطر این‌که مثلاً عرض کردم جمله‌ای از آن اشکالات این است که آخر به عنوان نمی‌شود خطاب کرد، آخر عنوان مگر مصلحت در آن هست و عنوان مگر کار انجام می‌دهد؟ یا کلی مگر کار انجام می‌دهد؟ این آدم‌ها هستند و مصالح مال آدم‌های خارجی هستند، مال موضوعات خارجی ... خب این‌ها گاهی اخذ و جمود بر بعض تعبیراتی است که در کلام ایشان آمده و حال این‌که خب هم قرینه‌های لُبّی هم عبارات دیگر، هم جاهای دیگر فرمایشات ایشان را آدم نگاه کند می‌فهمد که ایشان نمی‌خواهد این حرف را بزند که؛ پس بنابراین آن اشکالات را صرف‌نظر از آن می‌کنیم. اما در عین حال این بیان ایشان به این شکلی است که عرض شد.

خب یکی از اشکالاتی که در مقام شده شاید در کلام غیر واحدی از مستشکلین آمده این است که اجمال در مقام ثبوت محال است، متکلم حکیم ملتفت وقتی می‌خواهد حکم جعل بکند توجه به موضوع دارد، توجه به متعلق حکمش دارد، توجه به متعلق متعلّق دارد و انقسامات و اطوار و احوال هم موضوع را که این شخصی که می‌خواهم و اشخاصی که می‌خواهم حکم بر آن‌ها بکنم حالات مختلف دارند، گاهی قادر هستند، گاهی عاجز هستند، گاهی چه‌جور هستند، گاهی چه‌جور هستند، حالات مختلف، ناسی هستند، غافل هستند، ساهی هستند، حاضر هستند، مسافر هستند، چه هستند چه هستند، مریض هستند، سالم هستند و حالات مختلف. و باز متعلّق حکم هم همین‌جور است. مثلاً می‌گوید «اطعم المساکین»، خب اطعم یک ضمیر اطعم یعنی مکلف هستید، این می‌شود موضوع. اطعام می‌شود متعلّق حکم، مساکین می‌شود متعلّق المتعلّق، اطعام کی؟ مساکین. ما سه تا چیز این‌جا داریم، اطعم انت در آن هست یا انتم، اطعموا، این اطعموا این انتم یا انت می‌شود موضوع حکم؛ حکم هم که همان وجوبی است که با هیأت اطعموا افاده شده؛ متعلّق این حکم چی هست؟ یعنی این حکم وجوب رفته روی چی؟ روی اطعام، پس اطعام هم می‌شود متعلّق حکم؛ خب اطعام کی؟ مساکین، آن هم می‌شود متعلّق المتعلّق. حالا وقتی مولا دارد این کار را می‌کند هم توجه دارد این انتم‌ها چه کسانی هستند چه حالانی دارند؟ هم این اطعام احوالی دارد، اطواری داری، انقساماتی دارد، اقسامی دارد، به این هم توجه دارد وقتی غافل نیست و توجه دارد و مصلحت را دارد سنجش می‌کند، کجا مصلحت هست، چه چیزی نیست این‌ها. همان مساکین را، باز آن‌ها را هم که متعلّق المتعلّق هست به آن‌ها هم توجه دارد حالات و اطوار و انقسامات‌شان را. خب شخصی که بر اساس حکمت می‌خواهد جعل حکم بکند و به این انقسامات توجه دارد قهراً نمی‌تواند مهمل بگذارد؛ توی مقام ثبوت، مقام اثبات و گفتار چرا، مثل قرآن شریف خیلی جاها در مقام اصل تشریع است. کاری به این خصوصیات ندارد. توی مقام اثبات چرا ولی توی مقام ثبوت که دارد جعل حکم می‌کند از یک آدم ملتفت، از یک جاعل ملتفت آن هم مثل شارع به خصوص نمی‌شود این توجه به این چیزها نداشته باشد. وقتی نمی‌شود توجه نداشته باشد پس یا آن حالات را و قیودی را اخذ می‌کند وقتی می‌بیند بدون این‌ها مصلحت ندارد یا مفسده حتی دارد بدون آن قیود، یا نه، آن قیود را اخذ نمی‌کند، رفض می‌کند و حکمش را می‌آورد روی طبیعتی که مقید به این قید نشده، نفس طبیعتی که مقید به این قید نشده، خب این یک امر مسلمی است، همه قبول دارند، برهانی هم هست. حالا در مانحن فیه سؤال می‌کنیم؛ شما که می‌گویید که وقتی می‌گوید «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، به این ناس توجه دارد یا ندارد؟ می‌داند بعضی از این ناس عاجز هستند، غیرقادر هستند یا نه؟ با این‌که می‌داند غیرقادر هستند چه‌جور می‌آید حکم می‌کند به این‌ها و خطاب می‌کند به این‌ها؟ این معقول نیست. بگوییم اجمال است که معقول نیست، بگوییم نه، تقیید می‌کند به همه‌ی

این‌ها، این هم که غلط است. علاوه بر این‌که اطلاق هم رفض القیود است نه این‌که جمع القیود باشد. بخواهد هم نه، بگوید علی‌رغم این‌که من می‌دانم، توجه دارم که اگر طبیعت را هم حکم بیاورم رویش؛ به این‌ها هم منطبق می‌شود و بر دوش این‌ها هم حکم گذاشته می‌شود. لازمه‌ی قهری‌اش این است و از این دریچه دارد آن‌ها را هم می‌بیند، می‌فهمد که وقتی حکم را می‌آورم روی این، به همین داعی دارم می‌آورم که این ابزار است، وسیله است که این حکم من این‌جوری به همه این‌ها متوجه بشود. خب در عین حال با این‌که این توجه دارد و می‌داند این‌ها غافل هستند، این‌ها عاجز هستند، این‌ها ساهی هستند حالا، مثل جاهایی که مصلحت نداشته باشد. مثلاً جمع غفیری از مردم یک کاری مصلحت ندارد، می‌تواند حکم بیاورد روی طبیعت و حال این‌که شامل آن‌ها هم می‌شود؟ اشکال نمی‌کنند که این حکم شما گتره و گزاف است؟ الفاء فی‌المفسده گاهی هست یا تفویت مصالح است یا زحمت بلاوجه است؟ این چه...؟ این‌جا هم همین‌جور است. پس بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم که نسبت به غافل‌ها، عاجز‌ها، ساهی‌ها و امثال ذلک که این حکم هست.

حالا این اشکالی است که حالا در مقام بیان شده هم به شیخنا الاستاد دام ظلّه نسبت داده شده که من حالا نسبت داده شده که من حالا کلمات ایشان در اختیارم نبود که بینم این بخشی از فرمایشات ایشان که حالا چاپ شده نگاه کردم که توی این‌ها فعلاً نرسیده بود به این‌جاها، بخشی از آن هم ما از آقای چیز گرفتیم دفترهایش را که خیلی هم خوب نوشته ولی این جلدی که این بحث‌ها در آن هست یعنی مباحث اشتغال و احتیاط و این‌ها، دفتر ایشان می‌گفت دادم به کسی مثل این‌که برنگردانند، خلاصه این بخش الان نیست که حالا شاید آن‌جاها باشد و این‌ها، آقای حشمت‌پور خیلی خوب نوشتند. آقای حشمت‌پور البته به فارسی نوشتند ایشان و ظاهراً دفترهایش هم گفت که آقا از من گرفتند دیگه پهلوی خودشان است.

س: همین درس ...

ج: ایشان می‌گفتند این کار را کردند بله. خیلی خوب نوشته ایشان، آدم مطمئن است که فارسی هم چون نوشته در واقع عین عبارات را نوشته، حالا این قسمت فعلاً هفت هشت ده جلد است، دفترهای دویست سیصد جلدی است، صفحه‌ای است منتها این بخش آن نیست. علی‌ای حال و هم‌چنین بعضی بزرگان دیگر، شاید آیت‌الله مکارم هم شاید این اشکال را شاید به ایشان هم نسبت داده شده باشد.

جواب این اشکال این است که طبق مسلک امام قدس سره که ما نمی‌گوییم اهمال کرده مولا، اهمال بله، محال است. توجه دارد ولی حرف ما این است که در خطابات قانونی بآسی نیست که به این‌ها هم خطاب بکند و وظیفه هم روی دوش این‌ها بگذارد. این‌جا را باید اشکال کنید اگر آن‌جا اشکال دارید. اشکال به چی برمی‌گردد؟ به این‌که شما خلاف این قاعده، این قانون دارید صحبت می‌کنید که اهمال محال است؟ بله، اهمال، ما می‌گوییم اهمال محال است و اهمال هم نکرده مولا و خطایش را و حکمش را و خطایش را به خطاب واحد متوجه همه کرده حتی عاجز‌ها! و وظیفه را هم با این خطاب واحد به گردن همه‌ی آن‌ها گذاشته، اهمال نیست به گردن همه‌ی این‌ها گذاشته، ولی حرف ما این است که اگر شخصی باشد چون بر این خطاب و بر این وظیفه گذاشتن هیچ اثری بار نیست وقتی شخصی است، چون فقط مال این است. آن‌جا قبیح است و مستهجن است ولی وقتی خطاب متوجه یک گروه می‌شود، آن‌جا این خطاب خطاب لغو بلاثر نمی‌شود چون خیلی‌ها از آن ...، خیلی‌ها را برمی‌انگیزاند و آن تکلیف را انجام می‌دهند. یک خطاب

هم که بیشتر نیست. کار لغوی این‌جا از مولا سر نزده، می‌گویند این خطاب را برای چی گفتی؟ برای این گفتم خیلی‌ها دارند انجام می‌دهند، اثر بر آن مترتب است و چون اثر بر آن مترتب است مستهجن هم ما می‌گوییم نیست. شما اگر می‌خواهید بگویند این‌جا باید یک وجهی برای استهجان درست کنید، یا وجهی برای قبح درست کنید. مدعا این است که نه این‌جا قبحی نیست و استهجانی نیست چون بی‌اثر بودن این خطاب بعد از آن‌که قادرهایی در آن هستند و اکثر هم قادر هستند الا نوادری که، چون فرض این است دیگه، اگر مثلاً نصف مردم قادر نباشند باز همه را خطاب کردن، آن‌جا را هم ایشان می‌گوید قبیح است. باید آن‌که مبرر عقلانی هست این است که نه، همه الا من شد هستند که مثلاً ...، این‌جا اشکالی ندارد.

س: این ثبوتی‌اش را چی حاج آقا؟ چون ما این اشکال ظاهراً ناظر به ... همان‌طور که تصریح هم کردند ... ناظر به مقام ثبوت است. این خطاب لغو نیست، شبیه همان اشکالی که می‌فرمودید نسبت به اطلاق، اخیراً می‌فرمودید که اطلاق جعل الحکم علی الطبیعه است و مثل این‌که مرآتی که ... کردیم می‌ماند. ولی خب اخیراً می‌فرمودید که خب ما این را مثلاً در مورد خطایش می‌توانیم درست کنیم ولی به هر حال در رابطه با آن حکم ثبوتی ما این‌جا هم همین را می‌خواهیم بگوییم. ثبوتی‌اش را این‌ها مدنظر قرار ...، این خطاب شما بفرمایید لغو نیست ولی ثبوتاً حکم برای کسی که مصلحت ندارد این، چون قرار شد آن حکم تطبیق پیدا بکند بر این دیگه، این وظیفه بر این وجود داشته باشد، در حالی‌که مصلحت ندارد، این را چه جوری حلش بکنیم؟

ج: می‌گویم. من دارم همین را عرض ...، می‌گویم که ببینید؛ اشکال باید ببریم توی مبادی این‌ها را بگوییم چه جوری است.

س: خب من همین را دارم می‌گویم.

ج: نه، نه، اما این‌که بگوییم اهمال در مقام ثبوت معنا ندارد، یعنی این مقدمات را أخذ کردیم برای این اشکال

س: چرا، درست است دیگه، اهمال در مقام ثبوت معنی ندارد. کلام شما خطاب را ...

ج: نه بابا، آن‌که دارد ...، بابا او که نمی‌گوید اهمال، او دارد تصریح می‌کند، نمی‌گوید اهمال کرده، می‌گوید خطاب، وظیفه مال آن هم هست.

س: خب همین ...

ج: وقتی او دارد می‌گوید هست بگوییم اهمال، این اشکال ...، خود متکلم، خود کسی که دارد خطابات قانونیه می‌گوید می‌گوید آقا، اهمال نیست، متوجه همه این‌ها هست.

س: نه، نه حاج آقا، پس آن را احساس می‌کنم که شاید کامل حالا ما نفهمیده باشیم. اهمال در مقام ثبوت می‌گوید معنی ندارد مرادش این است؛ می‌گوید اهمال که معنی ندارد پس باید توجه داشته باشد از آن‌ور هم توجه داشته باشد جعل حکم یا جعل وظیفه یا ...

ج: می‌دانم. این چه اشکالی به امام است؟ بابا امام می‌گوید من که دارم می‌گویم، دارم می‌گویم برای آن‌ها قرار داده پس توجه دارد، اهمال نکرده، قرار هم داده، شما هم

می‌خواهی اشکال بکنی بگو این کار غلط است

س: نه، اهمال ثبوتی حاج آقا، من کاملاً متوجه فرمایش‌تان هستم. آن بنده خدا می‌گوید ثبوتی اهمال معنی ندارد یعنی چی؟ یعنی شما خطاب را درست کردی، در مقام ثبوت که نمی‌توانی بگویی من توجه ندارد، آن هم شارع مقدس که دیگه نمی‌شود در موردش جعل فرض کرد. نمی‌شود بگوید من توجه ندارم. اگر توجه دارد پس باید نسبت به آن کسانی که مصلحت در آن‌ها وجود ندارد گیر می‌کند

ج: به مصلحت هم کار ندارد حالا.

س: مصلحت وجود ندارد یا به هر حال سایر عناوین دیگه ...

ج: بابا! اشکال دیگری بکنید. بگویید که، شما بگویید که حکم بلامصلحت لازم می‌آید

س: می‌شود ثبوتی دیگه

ج: نگویید، این‌که ... آقای عزیز! این‌که اشکال به این نیست که اهمال در ثبوت محال است و در اثبات محال نیست،

س: ...

ج: بابا! این خلاف این حرف را دارد... می‌گوید اهمال این نیست. من دارم می‌گویم اهمال نیست و حکم مال همه هست.

س: ثبوت یا اثبات؟

ج: در ثبوت، در ثبوت می‌گویم

س: آقا در ...

ج: بابا! در ثبوت می‌گویم. پس اشکال دیگری بکنید، نگویید که آقا، اهمال باطل است و چون اهمال باطل است پس بنابراین حکم...، خب آن که حرف خود من است

س: درست است دیگه، ما هم همین را ...

ج: بابا! حرف خود من است که دارم می‌گویم اهمال نبوده، دارم می‌گویم اهمال درواقع نبوده و حکم مال عاجزها هم هست. این به معنای اهمال است؟ می‌گویم آقا، حکم در ثبوت اهمالی نیست و شارع و هر مقننی حکم را برای تمام افراد حتی عجزه قرار داده است. پس این مقدمه که ما بیاییم بگوییم که آقا، اهمال که در ثبوت محال است، پس یا مطلق است یا مقید است یا مهمل، مهمل که باطل است. مقید هم بخاطر تقیید کرده باشد به عجز، این هم که روشن است باطل است پس باید اطلاق گذاشته باشد، تقیید نکرده باشد، پس شامل این می‌شود. حالا که شامل این می‌شود پس اشکال دارد. خب این مقدمات نمی‌خواهد. بگو آقا، شما که داری... چون آن‌ها را مفروض دارد می‌گیرد، خودش دارد می‌گوید. می‌گوید آقا، حکمی، من دارم می‌گویم خطابات قانونیه مال همه هست. خب حالا که شما می‌گویید مال همه هست حتی عاجزها، این‌که با اهمال سازگار نیست.

س: حاج آقا، حالا از استظهار کلام ... بیایید بیرون؛ چون من این کلماتش را دیدم، مطمئن هستم همین که حالا به حسب

ج: آقا، من این کلامشان این جاست دیگه، من حالا کلامشان را برای تان ...

س: حاج آقا، شما می‌توانید جواب بفرمایید؟

ج: من کلام را برای تان می‌خوانم که «ان الاهیة فی مقام الثبوت غیر ممکن، و ان کان بالنسبة الی مقام الاثبات أمراً متصوراً ممکناً و اللفظ و ان کان غیر ناظر الی حالات المكلف، من الابتلاء و التزام»، و غیرذلک از این حالات «إلا ان المولی یمکنه ان یتفطن الی صورة الابتلاء و یتصورها، و یری موقف المكلف من ابتلائه بالحجتین» حالا مورد التزام را دارد می‌فرماید «مع عدم سعة الوقت إلا لواحدة منهما أ فهل یری من نفسه صحّة إلزامه بكلّ الدلیلین أو لا؟» خب این که حرف خودش است. بابا! یعنی آن مقدمات را نمی‌خواهد. این آقای گوینده مفروضش این است، می‌گوید آره، همین‌هایی که التزام دارد، دارد به هر دو می‌گوید. به هر دو دارد تکلیف می‌کند. به آن عاجز دارد تکلیف می‌کند، به آن ساهی دارد تکلیف می‌کند، به آن ناسی دارد تکلیف می‌کند، اصلاً خطابات قانونی همه‌اش حرفش همین است. دیگه شما بیایید بگویید این مقدمات بیایید بگویید که این که محال است کأنّه او بلد نیست این حرف را، که آقا، اجمال که محال است پس یا این کار را کرده یا این کار را کرده، این‌ها را برای چی بیان می‌کند. یعنی در اشکال؛ ضمّ مقدماتی که لاریط له بالاشکال و خود متکلم هم مفروضش این است؛ دارد می‌گوید، یعنی بله، می‌گوید اجمال نبوده، در توجه دارد. حکم را این جوری جعل کرده که شامل آن‌ها هم می‌شود. خب دیگه الان که جای این نیست که با این مقدمات ما بیایم اشکال بکنیم. این‌ها مفروض کلامش است و بر اساس همین دارد فرمایش می‌فرماید. شما باید بیایید بگویید چی؟ بگویید آقا، شما که داری می‌گویی حکم را بر طبیعت جعل می‌کند که پَر آن حالا آن‌ها را هم می‌گیرد، آن غافل‌ها را می‌گیرد، عاجزها را می‌گیرد یا در موارد التزام هم این تکلیف را می‌کند با این که آن خطاب اهم هم دارد و به اهم هم دارد تکلیف می‌کند و حال این که خطاب مهم را هم دارد و این قدرتی بر انجام هر دو ندارد این، ایشان می‌فرماید همه این‌جاها هست. حالا شما بفرمایید که مثلاً این لغو است، بی‌اثر است، قبیح است، خب این‌جا، همین، اشکال این است. دیگر این مقدمات را...

س: وجهش حاج آقا این است. عرض می‌کنیم وجهش این است که این‌ها می‌خواهند به امام این‌طور بگویند که شما دارید این‌ها را درست می‌کنید، غیر قادرین و این‌هایی که ساهی هستند، این‌ها را درست می‌کنید چه جوری دارید درست می‌کنید؟ یعنی در ... بحث خطابات قانونی است دیگه، هی رفتید سراغ مقام اثبات

ج: نه، مقام اثبات نرفته آقا

س: ... اجازه بدهید. هی رفتید سراغ مقام اثبات گفتید یک جعل واحد است؛ پَر آن‌ها را هم می‌گیرد، غافل شدید از مقام ثبوت

ج: معاذالله

س: ولو این که حالا خودتان هم نهایتاً حرف‌شان همین است اصلاً که می‌گویند شما با مقام اثبات که کار می‌کنید می‌گویند جعل واحد است، پَر آن‌ها را هم می‌گیرد

ج: آقای عزیز!

س: ولی اگر بروید سراغ مقام اثبات ... حالا شما می‌گویید امام خودش فرموده، این دارند یک التفات می‌گویند ... که آقا، شما مقام اثبات را فقط دقت نکن، مقام ثبوت هم ببین

ج: بله، کرده ایشان دیگه، ایشان می‌فرماید

س: ... شما می‌گویید بیان‌شان ضمّ این مقدمه‌ای که امام قبول دارد، جوابش چیه؟ ...

ج: حالا تا ببینیم آن جواب را حالا.

پس بنابراین امام فرموده‌اند که خطابات قانونی شامل آن‌ها هم می‌شود و لایس به، می‌گویند آن اشکالی که در خطاب شخصی وجود داشت این بود که این لغو است، استهجان دارد، که این اشکال ثبوتی است، اشکال عقلی است. می‌گوید لغو است، مولا کار لغو نمی‌کند، عاقل کار لغو نمی‌کند. مستهجن است. مولا کار قبیح انجام نمی‌دهد. این اشکال، آن‌جا را قبول می‌کنند اما می‌گویند توی خطابات ...، کسی که آن‌جا را دارد می‌گوید اشکالش این است و می‌گوید این اشکال در خطابات قانونیه نمی‌آید. این اشکال ثبوتی در خطابات قانونیه نمی‌آید. پس بنابراین ما در خطابات قانونیه چون ثبوتش اشکال ندارد لایس، بلکه «يجب عن نأخذ بظاهر الخطاب» که دارد می‌گوید «أَيُّهَا النَّاسُ». «أَيُّهَا النَّاسُ» همه را شامل ...، مگر آن‌ها ناس نیستند؟ «يا أَيُّهَا المسلمون»، مگر این مسلم نیست؟ «يا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»، مگر این مؤمن نیست؟ فلذاست که چون این خطابات «يا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»، کذا و کذا، شامل این آدم‌های غافل و عاجز و ساهی و ناسی و این‌ها می‌شود؛ از آن‌طرف آن اشکال عقلی این‌جا وجود ندارد تا این‌که بگویید به واسطه اشکال عقلی ما باید تقیید کنیم تقییداً لیبّاً، پس بنابراین ظاهر خطاب که شامل می‌شود، اشکال ثبوتی هم که ندارد؛ چون نه لغو است نه استهجان دارد در این موارد، پس بنابراین می‌گوییم که همان‌جور که ظاهر خطاب هست همه را شامل شده، این‌ها را هم شامل شده، این‌ها هم تکلیف دارند، این‌ها هم تکلیف دارند و با این مسئله که می‌گوییم این‌ها تکلیف دارند، ده‌ها اشکالی که وجود داشت که قبلاً به عنوان توالی فاسد می‌گفتیم. همه‌ی این موارد هم حل می‌شود، هیچ مشکلی هم ندارد. تکلیف به عصات درست می‌شود، تکلیف به نمی‌دانم کفار درست می‌شود، قضاء درست می‌شود، چه درست می‌شود، چه درست می‌شود، چه درست می‌شود، همه این‌ها درست می‌شود. خب این‌جا دیگه نباید بیاییم اشکال کنیم که بله، در یعنی چنین مقدماتی را بچینیم. شما باید اگر می‌توانی بگویی آقا، این‌جا هم قبیح است؛ به چه دلیل؟ ایشان گفت آقا، این قبیح نیست، چرا؟ چون قبیح در جایی است که بر این حرف، این کاری که دارد می‌کند اثر مترتب نباشد.

س: باز رفتید سراغ ...

ج: آیا به این کار اثر مترتب هست یا نیست؟ این‌جا را، اگر اشکال دارید این‌جا را اشکال کنید، اما این‌که بگویید...

س: این‌ها اثبات است حاج آقا

ج: بابا! نه

س: آخه می‌گویند ثبوت ... اثبات، ...

ج: جمع بین دوتا مطلب می‌کند ایشان، می‌فرماید ثبوتاً که اشکال ندارد، اشکال مال آن‌جاست. مال جایی است که شخصی باشد. آن‌جا لغویت لازم می‌آید. آن‌جا استهجان لازم می‌آید.

س: اصلاً شخصی و خطابی و این‌ها همه برای مقام اثبات است. شما ثبوتی را جواب نمی‌دهید می‌گویند همین اشکال‌ها مربوط به شخصی است ... آن‌ها مال مقام اثبات است

ج: مال کار مولا است.

س: نه، ثبوتی که کسی که مصلحت ندارد برای چی حکم داشته باشد؟

ج: اولاً حالا سراغ مصلحت نروید. آن یک حرف دیگری است. سراغ مصلحت نروید. عجز است. عاجز ممکن است مصلحت هم داشته باشد. فعلاً عاجز، گفتم یک‌جا ایشان فرموده مصلحت هم نداشته باشد ولی فعلاً عاجز است، نه این‌که مصلحت ندارد.

س: حالا عاجز؛ فرقی نمی‌کند. ثبوتی را بحث بکنید چون که ثبوتی اشکال ندارد چون با یک جعل است. بابا این اثبات است. شما می‌گویید توی خطاب شخصی اشکال دارد؛ در قانونی اشکال ندارد. این اثبات است، آن‌ها اشکال‌شان سر مقام ثبوت است. چرا ثبوتاً در خطاب قانونی اشکال ندارد؟ این را بفرمایید.

ج: خب بابا! من....

س: هی می‌گویند جعل واحد است. بابا جعل واحد اثبات است. جعل واحد، شما جعل واحد ... می‌فرمایید. جعل واحد گفتنش را بفرمایید چرا اشکال ندارد

ج: می‌گویم عرض بنده این است که این نحوه اشکالی که آقایان کردند که خواستند از یک قاعده‌ای که کأته آن قائل غافل از آن قاعده است که اهمال ثبوتاً محال است بیایند اشکال کنند. می‌گویم آقا، این چه ربطی دارد به حرف ایشان؟ ایشان که قبول دارد که ثبوتاً اهمال محال است. می‌گوید در ثبوت اشکالی نیست؛ یعنی این‌که شارع وظیفه به عهده عاجز بگذارد ایرادی ندارد.

س: لماذا؟

ج: ایرادی ندارد که در ثبوت به عهده او بگذارد. اصل تکلیف را به عهده او بگذارد. اگر اشکالی باشد در مورد کجا؟ چرا؟ چون تکلیف گذاشتن باید اثر داشته باشد. تکلیف باید اثر داشته باشد. این تکلیف اثر دارد.

س: دوباره این اثبات شد.

ج: نه آقا عزیز! این اثبات ...

س: شما الان ثبوتاً یک جمله بفرمایید، سراغ مقام اثبات نروید

ج: این اثبات ثبوت است. یعنی تکلیف به این آدم کردن بله، مال مقام اثبات است دارند به

او می‌گویند. این‌که دارند به او می‌گویند توی ثبوت اشکال دارد؟ حرف ایشان این است که به این بگویند؛ توی ثبوت این اشکال ندارد اگر این در ضمن گروه باشد. این اگر در ضمن گروه باشد در ثبوت این اشکال ندارد؛ یعنی قبح واقعی ندارد در ثبوت، این تشریح، این جعل از طرف خدای متعال اشکالی ندارد. ثبوت این اثبات

س: ثبوت اثبات

ج: ثبوت این اثبات اشکال ندارد. یعنی قابل تصور است.

س: ثبوت اثبات ندارد. ثبوت محض چی؟

ج: بله؟

س: ثبوت محض چی؟

ج: ثبوت محض یعنی چی؟

س: یعنی همین، همین اصل ...، کاری اصلاً به خطابش نداریم. جعل تکلیف بر غیرقادر اشکالیش ...

ج: این‌که ابراز نکند به مردم؟

س: نه، ...

ج: می‌دانم. آخه تکلیف باید متوجه کسی بشود، پیش خودش که فایده ندارد. اگر بخواهد اصلاً نگوید جعل تکلیف لغو است. پیش خودش نگه می‌دارد الی آخر لابد هم نمی‌گوید. خب می‌گویند برای چی جعل کردی؟ این ثبوتش هم اشکال دارد. اما اگر تکلیفی را جعل می‌کند، یعنی می‌خواهد به دوش آن‌ها بگذارد می‌گوییم آقا این‌ها... ثبوتی داریم بحث می‌کنیم. می‌گوییم آقا، جاهل، عاجزها اگر بخواهد تکلیف بر آن‌ها جعل بشود به محضهم لهم فقط، این ثبوتاً محال است. اما اگر عاجزها قاطی با قادرها شدند،

س: این ثبوت اثباتش ...

ج: ثبوتاً اشکال ندارد وقتی که قاطی شدند.

س: نه، ثبوت اثباتش اشکال ندارد.

ج: نه، ثبوتش اشکال ندارد پس اثبات هم قابل أخذ است

س: نه، نه، ثبوت به محضش ...

ج: نه، ایشان حرفش این است. می‌گوید ثبوتاً این بلامانع است. اگر قاطی شدند بلامانع است پس اثبات آن هم اشکال ندارد أخذش می‌کنیم حال که گفته «یا ایها المسلمون»،

س: قاطی شدند برای ثبوت اثبات است، برای ثبوت به محض نیست.

ج: آقای عزیز! باید ثبوتش درست باشد.

س: اصلاً این گزاره اهمال ... ثبوت معنی ندارد ربطی به ثبوت اثبات ندارد. برای ثبوت محض است. این که اهمال ثبوتی معنا ندارد

ج: ثبوتاً اشکال ندارد. وقتی ثبوتاً اشکال نداشت به اثبات قابل أخذ است. اگر این مسئله که آیا جعل تکلیف برای گروه که توی آن‌ها عاجز هست این ثبوتاً چنین جعلی اشکال دارد؟ اثبات یعنی چی؟ یعنی این روایت دلالت می‌کند یا نه؟ این کلام دلالت می‌کند یا نه؟ این که بحث ایشان نیست که این روایت دلالت می‌کند، این آیه دلالت می‌کند یا نه؟ بحث در حقیقت حکم است. شما اگر حقیقت حکم را به خصوص روی مسلک آقای خوئی که ابراز جزء حکم می‌گیرید، عبارت است از جعل بر ذمه و ابرازش، تا ابراز نکنی اصلاً حکم، حقیقة الحکم محقق نشده، یعنی این که باید ابراز بشود بآئ نحوی، به یک نحوی باید ابراز بشود توی حقیقت حکم خوابیده بنابراین مسلک و الا حکم نیست. حالا حرف سر این است. پس بنابراین اگر می‌خواهیم اشکال کنیم باید چه کار کنیم؟ این مطالب را آوردن در مقام اشکال، این ضم، یعنی مقدمات غیرمربوطه و مسلمه عند القائل هست. ابتداءً اگر می‌خواهید بروید بگوید آقا، حالا هر اشکالی دارید که حالا توی اشکالات دیگر مثلاً که بعد فرموده شده است تطبیق می‌شود.

علی ای حال این نحوه تنظیم اشکال در این جا با این ترتیب این مقدمات دادن، به نظر می‌آید که ربطی به فرمایش مرحوم امام قدس سره نداشته باشد. این‌ها را ایشان قبول دارد، اهمال ثبوتی را قبول دارد محال است و در عین حال آن فرمایش را فرموده.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين